

نفوذ مارکسیسم در نهضت ضد امپریالیستی ایران و موضع سازمانهای مارکسیستی در قبال آن

بیژن هیرمن پور

اسفند ۵۹



<https://bijan.hirmanpour.net>

فهرست مطالب

| | | |
|----|---|----|
| ۱ | پیشگفتار | ۱ |
| ۳ | بخش اول: نظام اقتصادی-اجتماعی ایران و سیر تکاملی آن | ۲ |
| ۸ | بخش دوم: گروهها و سازمانهای مارکسیستی | ۳ |
| ۸ | ۱. حزب توده | ۸ |
| ۱۲ | ۲. سازمان چریکهای فدائی خلق | ۱۲ |
| ۱۴ | ۳. سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر | ۱۴ |
| ۱۶ | بخش سوم: موقعیت سازمانهای مارکسیستی و مهمترین مباحث این سازمانها در نهضت اخیر | ۴ |
| ۱۶ | ۱. چند کلمه در مورد نهضت اخیر و تحولات پس از سرنگونی شاه | ۱۶ |
| ۱۸ | ۲. مباحث درونی سازمانهای چپ | ۱۸ |
| ۱۸ | الف. بحث در مورد تئوری مبارزه مسلحانه | ۱۸ |
| ۱۹ | ب. مسأله تشکیل حزب کمونیست | ۱۹ |
| ۲۰ | پ. ماهیت دولت کنونی | ۲۰ |

پیشگفتار

کمتر از نه سال از زمانی که شاه دوهزار و پانصدمین سال تاسیس شاهنشاهی را در ایران جشن گرفت میگذرد. در این جشنها سران و مقامات رسمی بسیاری از کشورها از آمریکا گرفته تا شوروی و چین در کنار خرابه‌های تخت جمشید و در میان تجملاتی بیسابقه حضور یافتند تا به شاه برای ایجاد کشوری «با ثبات» تبریک بگویند. شاه در حضور همین‌ها خطاب به کورش بنیانگذار اولین سلسله شاهنشاهی در ایران گفت: «کورش آسوده بخواب که ما بیداریم».

حضور سران و شخصیت‌های رسمی کشورهای مختلف که ظاهراً با یکدیگر تضاد داشتند و مخصوصاً حضور سران کشورهای نظیر چین و شوروی در این جمع به این تبلیغات شاه که سعی می‌کرد خود را شخصیتی ملی و مستقل از امپریالیسم آمریکا جلوه دهد بیش از پیش صورت ظاهر عوامفریبانه‌ای می‌داد. جشن با شکوهی بود و شاه در پی آن لاف زنیهای بسیار کرد و از «تمدن بزرگ» و «شاهنشاهی جهانی» دم زد و گویی اکثر دولتهای جهان در آن مجمع حاضر شده بودند تا با تحسین لاف زنیهای توخالی شاه حقارت و پوچی همه این دولتها و سیاستمداران آنها را با تمام گروفر ظاهریشان معرض قضاوت تاریخ بگذارند. در همان زمان خبرنگار ظریفی گفت که «در این جشنها همه دنیا شرکت داشت جز ملت ایران».

ولی در میان همه آن ظاهرسازیه‌ها و دروغپردازیها که تقریباً تمام جهان رسمی به آن مشغول بود یک واقعه جدی رخ داد تا آن نیز در تاریخ بماند و برای نسلهای آینده نشان دهد چگونه ملتها در هر حال جوهر انسانی خود را نشان داده‌اند و این سیاست‌بازان دغلكار هرگز نتوانسته‌اند حتی با بزرگترین دسیسه‌ها کمترین جرعه مبارزه آنها را خاموش کنند. در سپیده دم اولین روز برگزاری این جشنها شاه پنج انقلابی مارکسیست را تیرباران کرد و آنها در دم تیرباران فریاد زدند: «مرگ بر شاه این سگ زنجیری امپریالیسم» و به این ترتیب نشان دادند که خلق ایران فریب نخورده است و حتی حضور مضحک معاون نخست‌وزیر چین با لباس ساده دهقانان چینی در جشنهای شاهنشاهی نتوانسته است در درک روشن آنها از ماهیت شاه خدشه وارد کند.

در آن زمان شاه کشور خود را «جزیره ثبات» مینامی و امپریالیسم در صدد بود که به کمک این «جزیره ثبات» امواج خروشان اقیانوس انقلاب را در سراسر خاورمیانه مهار کند. ولی اکنون چقدر این وضع عوض شده است: شاه فراری است و جزیره ثبات نه سال پیش دچار چنان تشنجی شده است که ارتعاشهای آن در دورافتاده‌ترین نقاط جهان احساس می‌شود. ملتی که از جشنهای شاهنشاهی غایب بود و ظاهراً در چنان سکوتی فرو رفته بود که وجودش احساس نمی‌شد و بحساب هم آورده نمی‌شد چنان حضور خود را در صحنه نشان داده و به چنان حرکتی برخاسته که هر محاسبه‌ای را برهم می‌زند. چرا چنین شد و آن

پنج انقلابی مارکسیست و بطور کلی انقلابیون مارکسیست وضع را چگونه می‌بینند و چه نقشی در این تحولات داشتند، موضوعی است که من سعی می‌کنم در طی این مقاله کوتاه خطوط اصلی آنرا تشریح کنم. هنگام بررسی نفوذ مارکسیسم در نهضت ضد امپریالیستی ایران، اولین ویژگی‌ای که به آن برخورد می‌کنیم و تأثیر تعیین کننده‌ای بر جریان مطالعه ما بر جای می‌گذارد این است که در ایران بر خلاف اروپا تقریباً هرگز با مارکسیسمی روبرو نیستیم که در محافل روشنفکری صرفاً از لحاظ تئوریک به بررسی جریان‌ها بپردازد. اختناق و سانسور شدید دولتی بطور کامل از رشد باصطلاح «مارکسیسم آکادمیک» در ایران جلوگیری کرده است. مثلاً در زمان شاه استادان دانشگاه فقط حق داشتند در صورت تمایل به رد مارکسیسم بپردازند بدون آنکه مجاز باشند حتی برای رد اصول مارکسیسم ابتدا این اصول را تشریح نمایند. مثلاً یکی از استادان درس اقتصاد دانشگاه تهران در جزوه درسی خود بخش مربوط به مارکس را با این جمله شروع کرده بود: «به نظرات مارکس بیست و شش ایراد وارد است و سپس این ۲۶ ایراد با ذکر شماره و هر یک تقریباً در یک سطر ذکر شده بود و به این ترتیب بخش مربوط به مارکس در جزوه استاد پایان می‌رسید.

آنچه در ایران می‌توان از مارکسیسم گفت همان باصطلاح «مارکسیسم مبارز» است که در جریان مبارزات زیرزمینی (مخفی) در محافل، گروهها، سازمانها و احزاب پدید آمده و از این طریق گسترش یافته است. لذا، بررسی مارکسیسم، جدا از جریان این مبارزات میسر نیست و بررسی جریان این مبارزات از زمینه عینی انجام آنها یعنی از نظام اقتصادی-اجتماعی ایران طبعاً جداگانه قابل درک نمی‌باشد. از این رو من برای آنکه این جزوه بتواند مختصر شمائی کلی از نفوذ مارکسیسم و نحوه برخورد آن در نهضت ضد امپریالیستی ایران برای یک خواننده اروپائی ترسیم کند، ترجیح داده‌ام کار خود را به سه بخش عمده تقسیم نمایم:

در بخش اول به اختصار نظام اقتصادی-اجتماعی ایران و تحوّل آنرا تشریح کنم. در بخش دوم به پیدایش و تکامل مهمترین سازمانها و احزاب مارکسیستی در زمینه این شرائط و شیوه مبارزه آنها تا انقلاب اخیر پرداخته و در بخش سوم وضعیت پس از انقلاب اخیر و برخورد سازمانهای مختلف با ماهیت دولت و پاره‌ای از مهمترین مباحثی که در رابطه نزدیک با نهضت کنونی، مورد بحث جریان‌ها مارکسیستی است را مطرح نمایم.

بخش اول: نظام اقتصادی-اجتماعی ایران و سیر تکاملی آن

اگر به اقتصاد ایران در سال ۱۹۰۰ نظری بیفکنیم بدون شک ایران را در آنزمان یک کشور فئودالی می‌یابیم. تولید عمده جامعه در بخش کشاورزی و تحت روابط فئودالی صورت می‌گیرد و پاره‌ای تغییرات که در شکل مالکیت در جریان قرن نوزدهم صورت گرفته از قبیل ضبط بسیاری از اوقاف که پیش از آن در اختیار اشرافیت روحانی بود توسط دولت و خریداری بسیاری از املاک فئودالها توسط تجار بورژوا تغییر ماهیتی در روابط فئودالی نداده است زیرا در این املاک نیز باز همان روابط فئودالی بین مالک جدید و زارع حاکم است.

ولی جریان امور در طی سه قرن گذشته بصورتی بوده که تکامل بعدی این جامعه فئودالی را که با حفظ روابط فئودالی پا به قرن بیستم می‌گذارد کاملاً مشروط می‌کند. تغییرات کمی این سیستم در سه قرن گذشته، در قرن بیستم به تغییری کیفی مبدل می‌شود.

منظور خود را توضیح دهیم: جامعه فئودالی ایران در آستانه قرن بیستم یک جامعه فئودالی معمولی مثلاً آنچنانکه فرانسه در قرن چهاردهم بود نیست. رشد بورژوازی در غرب و نفوذ آن در ایران از اواخر قرن شانزدهم تغییراتی در نظام اقتصادی-اجتماعی این کشور بوجود آورده که بدون در نظر گرفتن آنها نمی‌توان تحولات این کشور را در قرن بیستم درک کرد.

این تغییرات کدام است؟

- مگر نه اینکه در اروپا بورژوازی از طریق بسط تجارت خارجی قادر به تراکم سرمایه و بسط اقتصاد سرمایه‌داری شد. در ایران این تجارت خارجی از سه قرن پیش با امتیازاتی انحصاری بتدریج به بورژوازی خارجی سپرده شد و دست بورژوازی ملی از آن کوتاه گردید.
- مگر نه اینکه در اروپا بورژوازی رباخوار با قرض دادن به فئودالها آنها را بتدریج به اسارت مالی خود در آورد. در ایران، فئودالیسم حاکم قرضهای لازم را از بورژوازی خارجی دریافت می‌کند و درآمدهای ملی از قبیل گمرکات را به وثیقه آن می‌سپارد و بتدریج نه به اسارت بورژوازی ملی بلکه به اسارت بورژوازی خارجی در می‌آید.
- مگر نه اینکه بورژوازی اروپا با قدرت صنعتی خویش سلاحهای آتشین را در اختیار خود داشت و در جنگ قطعی با فئودالیسم برگ برنده بزرگی در دست داشت. در ایران برعکس بورژوازی خارجی سلاحهای آتشین را در اختیار فئودالیسم حاکم می‌گذارد در حالیکه بورژوازی داخلی از آن محروم است.

تشریح مفصل این موارد در حوصله این نوشته نیست ولی آنچه از این اوضاع و احوال ناشی شد این بود که ایران در حالی پا به قرن بیستم گذاشت که در عین حفظ روابط فتودالی، بورژوازی آن دچار ضعفی تاریخی بود و فتودالیسم حاکم با تکیه به بورژوازی خارجی هرگونه امیدی را برای یک انقلاب بورژوازی مملی از بین می‌برد. در عین حال، این حاکمیت فتودالی خود بشدت در اسارت و وابسته به بورژوازی خارجی بود، بطوریکه حتی گاه در نوشته‌های تاریخ‌نویسان درباری نیز می‌توان این اندیشه بسیار بدیهی را دید که اگر تضاد منافع شدید روس و انگلیس در ایران مطرح نبود ایران بدون شک در قرن نوزدهم به یک مستعمره کامل نظیر هند تبدیل می‌شد.

همین ضعف تاریخی بورژوازی باعث می‌شود که انقلاب مشروطه که طبیعتی بورژوائی داشت گرچه از لحاظ صوری توانست حکومت ایران را ظاهراً به مشروطه سلطنتی تبدیل کند ولی قادر به حفظ دستاوردهای همین انقلاب نیم بند نشود و از دوره دوم مجلس، اکثریت کرسیهای مجلس را همان فتودالها اشغال نمایند.

به هر حال در این دوران می‌بینیم که حاکمیت فتودالی در ایران به حمایت بورژوازی خارجی یا به عبارت دقیقتر استعماری متکی است ولی پاره‌ای تغییرات اقتصادی و سیاسی چه در زمینه بین‌المللی و چه در زمینه داخلی باعث شد که در طی سه دهه اول قرن حاضر در حاکمیت سیاسی و نظام اقتصادی ایران تغییرات اساسی صورت گیرد:

- بورژوازی استعمارگر غربی، که حالا دیگر به مرحله امپریالیستی رسیده بود، کم‌کم بفکر آن می‌افتاد که سیاست صدور کالا به کشور وابسته را با سیاست صدور سرمایه تکمیل کند و بفکر سرمایه‌گذاری در کشور وابسته بیافتد و خود بخود این سرمایه‌گذاری خارجی در داخل کشور بیش از هر چیز به یک قدرت سیاسی متمرکز احتیاج داشت که نه مانند حاکمیت فتودالی بطور غیر مستقیم بلکه مستقیماً در اختیار بورژوازی استعمارگر قرار داشته باشد.

- از لحاظ سیاست بین‌المللی نیز پس از انقلاب اکتبر و شکست تلاشهای اولیه برای سرنگونی دولت شوروی، امپریالیسم بفکر جلوگیری از باصطلاح «صدور» بلشویسم افتاد و بعنوان یکی از اقدامهای لازم در این زمینه در صدد ایجاد دولتهای مرکزی نیرومند و کاملاً وابسته، با ارتشهای منظم، مطابق الگوی ارتشهای غرب در کشورهای همسایه شوروی برآمد و ایران که مرز بسیار وسیعی با شوروی دارد خود بخود در دایره این سیاست قرار می‌گرفت.^۱ ایجاد یک دولت متمرکز با ارتش مدرن طبقاً

^۱ در کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۱)، فتودالیسم از حاکمیت برکنار شد و دولت مرکزی ایجاد ارتش مدرن و از بین بردن قدرتهای محلی و نیروهای گریز از مرکز و جنبشهای توده‌ای محلی را که مخصوصاً در دوران جنگ اول و ضعف قدرت مرکزی در نواحی مختلف پا گرفته بود برنامه خود اعلام نمود. شباهت ظاهری این برنامه با برنامه بورژوازی مملی و مخصوصاً ابراز تمایل رضاخان به جمهوری در آغاز کار و هنگام تصدی پست وزارت جنگ برای نیروهای مترقی این توهّم را بوجود آورد که رضاخان عنصری مملی است و دولت شوروی نیز با ارزیابی غلط خود از دولت رضا خان بعنوان یک دولت مملی بر این تصور دامن زد و همین امر باعث شد که رضاخان در اقدامهای خود برای سرکوب قدرتهای سیاسی رقیب در مرکز و ولایات از حمایت نیروهای مترقی وابسته به بورژوازی مملی و خرده بورژوازی و حتی کمونیستها برخوردار باشد. به هر حال سال ۱۳۰۴ با انحلال سلسله سلطنتی سابق و استقرار سلسله پهلوی می‌توان گفت که پروسه خلع حاکمیت سیاسی فتودالیسم در ایران

با حکومت فئودالی سازگار نبود.

- در زمینه داخلی خروج روسیه از صحنه رقابت استعماری در داخله ایران پس از انقلاب اکتبر و لغو و واگذاری تمامی امتیازهای روسیه تزاری در ایران بطور یکطرفه از طرف دولت شوروی زمینه را برای یکه‌تازی سیاست استعماری انگلیس در ایران فراهم نمود. دیگر آن تضاد بین روس و انگلیس که در طی قرن نوزدهم از تبدیل ایران به یک مستعمره کامل جلوگیری کرده بود از بین رفت.
- در زمینه اقتصادی نیز با اهمیت یافتن بیش از پیش نفت بعنوان عمده ترین ماده سوختی و وجود منابع غنی نفت در ایران کم کم درآمد بسیار هنگفتی از طریق نفت بدست دولت میرسید و همین امر نقش اقتصادی دولت را در حیات جامعه بیش از پیش افزایش می‌داد.

همه این عوامل و عوامل دیگری که در اینجا مجال ذکرشان نیست زمینه را برای کودتای ۱۲۹۹ که در طی آن رضاخان افسر قزاق به مرد نیرومند ایران تبدیل شد و نیز برای رسیدن او به سلطنت در ۱۳۰۴ فراهم نمود.

به هر حال خصوصیت اقتصادی نیمه اول قرن بیستم در ایران این است که روابط بورژوازی وابسته بتدریج و با تکیه قدرت سیاسی که از طریق دولت و ارتش متمرکز در کنترل و اختیار امپریالیسم است بسط می‌یابد و زمینه را برای انحلال کامل فئودالیسم در زمینه اقتصادی فراهم می‌کند. پس از آنکه در ۱۳۲۰ نیروهای متفقین وارد ایران می‌شوند و رضاشاه را که سعی داشت با اتحاد با هیتلر سیاستی مستقل از انگلیس در پیش گیرد از کشور اخراج کرده و پسر وی را به جانشینی او می‌نشانند، یک دوران دوازده ساله ضعف قدرت مرکزی در ایران بوجود می‌آید که در طی آن مردم ایران به مبارزات ضد امپریالیستی وسیعی دست می‌زنند و از جمله بورژوازی ملی می‌تواند با تشکیل جبهه ملی برهبری دکتر مصدق نهضت ملی شدن صنعت نفت را سازمان دهد و سرانجام مصدق برای تحقق برنامه ملی شدن نفت به نخست وزیری برگزیده می‌شود، ولی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به حمایت از شاه توسط ارتش با کمک آمریکا و انگلستان این آخرین تلاش بورژوازی ملی را برای یک جنبش سیاسی مستقل با شکست قطعی روبرو کرد.

خصوصیت سیاسی این دوره آنست که پس از جنگ جهانی دوم همان‌گونه که در سراسر جهان روی داد، در ایران نیز انگلستان ناگزیر شد جای بزرگی به منافع آمریکا در کنار منافع خود بسپارد و در کودتای

بپایان رسیده و فئودالیسم که همچنان قدرت اقتصادی خود را در روستاها حفظ کرده از قدرت سیاسی محروم است و گرچه هنوز اکثر نمایندگان مجلس را همان فئودالها تشکیل می‌دهند ولی این‌ها عملاً هیچ وظیفه‌ای جز برخاستن و نشستن جهت تصویب لوایح دولت ندارند. اینها دیگر امروز با آنکه مهمترین پستهای مجریه، قضائیه و مقننه را در اشغال داشتند درواقع به ابزار حکومت امپریالیسم تبدیل شده بودند نه آنکه برای خود حکومت می‌کردند. از همان آغاز دوران رضاشاه سرکش‌ترین و با نفوذترین فئودالها و حتی آنها که در رسیدن رضاخان بقدرت کمک کرده بودند زندانی و بتدریج اعدام شدند. در زمینه اقتصادی کشیدن راه آهن سراسری و وارد کردن کارخانجات توسط دولت آغاز شد و به این ترتیب دولت ابتکار سرمایه گذاری در زمینه‌های مختلف را بدست گرفت. در سال ۱۳۱۲، رضا شاه قرارداد امتیاز نفت را با دولت انگلیس تمدید کرد و به این ترتیب حتی برای کسانی که تا آن زمان درباره ماهیت وی شک داشتند به روشنی خود را بنمایش گذاشت.

مرداد ۱۳۳۲ دیگر می‌توان گفت که امپریالیسم آمریکا ابتکار عمل را در صحنه سیاست ایران بدست گرفته است.

سالهای ۴۰ برای فتودالیسم در ایران سالهای نابودی قطعی است. قوانین اصلاحات ارضی، مضمون اساسی باصطلاح «انقلاب سفید» شاه را تشکیل می‌دهد. هدف این قوانین که بررسی جزئیات آنها از حوصله این نوشته خارج است آماده کردن محیط روستاها برای سرمایه‌گذاری و ضمیمه کردن قطعی بخش کشاورزی به سیستم اقتصادی بورژوازی و وارد کردن نیروی کار روستائیان به بازار کار میباشد. شاه عوامفریبانه این قانون را «قانون تقسیم اراضی» می‌نامید و با این قوانین از همان آغاز با مستثنی کردن زمینهایی که بطور مکانیزه و از طریق کار روزمزدی کشت می‌شدند و از شمول قانون اصلاحات ارضی خارج می‌شدند، منظور اصلی خود را فاش می‌کرد و برای تقسیم اراضی بین زارع و مالک چنان ترتیبی می‌داد که قطعات بسیار وسیعی از زمین در دست مالکین باقی میماند که میبایست آنها را با نیروی کار مزدوری یعنی بشیوه بورژوازی کشت کنند. مثلاً در بهترین موارد نیمی از زمین به مالک و نیمی دیگر بین تمام زارعان تقسیم می‌شد و مواردی که فقط یک‌دهم زمین بین دهقانان تقسیم می‌شد و بقیه یکجا و بدون هیچگونه حق زارع بر آن در اختیار مالک قرار میگرفت، موارد نادری نبود و این زمینهای کوچک نیز که به دهقانان واگذار و درواقع به اقساط دوازده ساله فروخته می‌شد، دیگر کوچکتر از آن بود که یک واحد کشاورزی محسوب شود و یک خانواده کشاورز را پای‌بند خود در روستا نگهدارد و به‌همین جهت این زمینها را دهقانان یا برای خانه سازی بفروش می‌رساندند و یا به دیگران واگذار می‌کردند و خود برای کار به روزمزدی می‌رفتند.

وانگهی پاره‌ای قوانین تکمیلی حدود عمل اصلاحات ارضی را مشخص می‌کرد. اگر در زمان مالکیت فتودالها بر روستاها، مراتع و جنگلهای حاشیه این روستا در اختیار فتودال مالک قرار داشت، اکنون دولت با گذراندن قوانین مربوط به ملی شدن آنها و مراتع و جنگلهای این منابع را کاملاً در اختیار خود میگرفت و محدوده زمینهای روستا به همانقدر محدود میشد که قبل از آن زیر کشت آمده بود و با این قوانین تقریباً نُه‌دهم کل زمینها و تمام آنها و جنگلهای ایران به اختیار دولت قرار میگرفت، دولتی که خود با در دست داشتن منابع هنگفت درآمد نفت بزرگترین مقدار سرمایه‌گذاری را در اقتصاد کشور بخود تخصیص داده بود.

فتودالیسم که پیش از آن از حاکمیت سیاسی برکنار شده بود، اکنون از لحاظ اقتصادی نیز در هم می‌شکست و دولت، کشور را بطور کلی در اختیار بورژوازی قرار می‌داد، البته نه یک بورژوازی ملی بلکه بورژوازی وابسته به امپریالیسم، بورژوازی که پول نفت را سرمایه خود قرار می‌داد و به‌مدد آن مطابق نیازهای امپریالیسم صناعی در داخل کشور ایجاد می‌کرد که از ماشین آن گرفته تا مواد خامش از خارج گرفته می‌شد. شاه این برنامه تبدیل کشور به یک جزء ارگانیک از جامعه سرمایه‌داری بین‌المللی را با قاطعیت انجام داد و با کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نشان داد که مصمم است هرگونه مقاومت نیروهای ملی را به بیرحمانه‌ترین نحو درهم بشکند.

این سیستم سرمایه‌داری وابسته خیلی زود جنبه‌های مثبت و منفی خود را نشان داد. برای آنکه بتوان همه چیز اقتصاد یک جامعه را در بست در اختیار سرمایه بین‌المللی گذاشت، شاه لازم داشت که روبنائی‌ترین عناصر فرهنگ ملی را نیز نابود سازد و این است دلیل آن کشتار جسمی و فرهنگی که نظام

شاه مخصوصاً پس از «انقلاب سفید» ناگزیر بود بدان دست زند و هم امروز حکومت‌هایی که جانشین حکومت شاه می‌شوند ناگزیرند به آن دست زنند.

در سالهای هفتاد، درآمد حاصله از نفت رشد بیسابقه‌ای کرد. صنایع وابسته مخصوصاً در زمینه صنایع نظامی و صنایع سنگین بدون یک برنامه جامع در شاخه‌های پراکنده‌ای بوجود آمد. اکثر مردم به روزمزد تبدیل شدند. بانکهای کشاورزی و تعاون روستاها، دورافتاده‌ترین روستائی را به وامدار بانک تبدیل کرد. بخش کشاورزی قادر نبود حتی سی درصد مواد غذایی جامعه را فراهم کند و اقتصاد کشور حتی برای نان خود به امپریالیسم محتاج بود. ساختن پایگاهها و تأسیسات نظامی و کارخانجات بزرگ، نیروی کار وسیعی را در آغاز سالهای هفتاد میلادی - پنجاه شمسی - بخود جذب کرد و همپای این تحول برای کنترل اداری و پلیسی دولت بر جامعه، دستگاه بوروکراتیک بسیار عریض و طویل و نیروهای امنیتی گوناگون بطرزی سرطانی رشد کردند. عدم بازدهی سرمایه‌گذاری‌هایی که بدون برنامه صورت گرفته بود، فساد و بوروکراسی که در بکار انداختن این سرمایه‌گذاریها در زمینه هرچه غیر مولدتر حاکم بود، همه و همه باعث شد که از آن اشتغال و سرمایه‌گذاری اوائل سالهای پنجاه جز عده‌ای سرمایه‌دار فربه فراری و میلیونها توده فقرزده بیکار در سال ۱۳۵۶ چیزی برجای نماند.

به علت وابسته بودن این نظام، مکانیسمهای تعدیل‌کننده‌ای که در نظامهای بورژوائی مستقل بتدریج بحران را ترمیم می‌کنند و زمینه رونق جدیدی را می‌چینند در اینجا عمل نمی‌کند و این است که بحران بیش از چهار سال است که بطور روزافزون ادامه دارد و حتی تغییر نظام حکومتی نیز نتوانسته است دردی از آن دوا کند.

یکی از خصوصیات نظامهای وابسته این است که مسئولین امر ناگزیرند پیش از آنکه بفکر راه حل اقتصادی برای رفع بحران جامعه باشند باید به راه حل سیاسی بیندیشند و هرگونه «اصلاح اقتصادی» موکول است به پس از سرکوب سیاسی مردم. شاه این موضوع را بخوبی می‌دانست و «اصلاحات ارضی» خود را پس از یک کشتار بزرگ صورت داد و چنین بنظر میرسد که جانشینان شاه نیز این را می‌دانند و امروز بیشتر بفکر راه حل سیاسی هستند تا بفکر راه حل اقتصادی.

اکنون بر این زمینه ما می‌توانیم پیدایش سازمانها و جریانات مارکسیستی را در ایران تشریح کنیم. بدون این زمینه، مباحث موجود در جنبش کمونیستی کشور ما برای یکنفر اروپائی قابل درک و لمس نیست.

بخش دوم: گروهها و سازمانهای مارکسیستی

۱. حزب توده

نفوذ مارکسیسم در ایران و ایجاد سازمانهایی که کم و بیش اصول مارکسیسم را مبنای کار خود قرار دهند به سالهای اول قرن اخیر برمیگردد و در انقلاب مشروطه ۱۹۰۵ ایران آثاری از این نفوذ دیده می شود که در سالهای بعد بتدریج رشد کرده تا حد تشکیل حزب کمونیست میرسد و در یکی از جنبشهای محلی در استان گیلان، کمونیستها همراه سایر نیروهای ملی موقتاً در اواخر دهه دوم قرن حاضر موفق به تشکیل حکومت می شوند و حتی عده ای از افراطیون، داعیه تشکیل جمهوری شورائی در سر می پروراندند که البته با قدرت گرفتن رضاخان و سیاست شوروی نسبت به رضا خان که در فصل قبل به آن اشاره کردیم و اشتباه کمونیستها در مورد ماهیت رضا خان و بسیاری عوامل دیگر این نهضت و بطور کلی این جریان کمونیستی در همان سالهای اول حکومت رضا شاه تقریباً بطور کامل سرکوب شد و رضاشاه در سالهای سی [میلادی] قانونی را بتصویب مجلس رساند که مطابق آن صرف عضویت در یک حزب کمونیست بین سه تا ده سال مجازات قائل بود [قانون مجازات مُقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور مصوب ۲۲ خرداد. ۱۳۱۰ بررسی این بخش از جنبش کمونیستی ایران مورد توجه این مقاله نیست و همین قدر به ویژگی این جنبش اشاره می کنیم و آن این است که جنبش کمونیستی در این دوران از طریق تماس کارگران و روشنفکران استانهای شمالی ایران با سوسیال دموکراتهای روس در استانهای همجوار روسیه بود و سوسیال دموکراتهای روس در سازماندهی و تقویت آن نقش عمده ای داشتند. لذا، چرخش سیاست شوروی نسبت به دولت مرکزی ایران تأثیر تعیین کننده ای در سرنوشت این مرحله از جنبش کمونیستی داشت.

ما در این مقاله، به بررسی جریاناتی میپردازیم که بنحوی ادامه کار آنها تا امروز در نهضت ملاحظه می شود و قصد داریم بیشتر کار خود را روی مسائل زنده امروز متمرکز نمائیم. همانطور که در مقدمه این نوشته ذکر شد، در ایران تقریباً هرگز مارکسیسم بعنوان یک تلاش تئوریک صرف مطرح نبوده. بر این قاعده کلی یک استثناء موجود است که تحولات بعدی این استثناء را تأییدی محکم بر قاعده کلی قرارداد. در دهه سی میلادی گروهی از تحصیلکردگان اروپائی که اکثراً به خانواده های اشرافی، بورژوائی و یا خرده بورژوائی مرفه تعلق داشتند، و در اروپا کمابیش با مارکسیسم آشنا شده بودند، در تهران دست به انتشار نشریه ای بنام دنیا زدند که در آنها سعی می شد درکی مارکسیستی از بعضی علوم نظیر روانشناسی و جامعه شناسی و تاریخ ارائه شود. با همه این تلاشی که این گروه برای برکنار داشتن خود از سیاست داشت، در سال ۱۳۱۵ مورد یورش پلیس رضاشاه قرار گرفت و تقریباً تمام اعضاء آن دستگیر

و زندانی شدند و رهبر آنها دکتر ارانی در زندان ظاهراً بقتل رسید. وقتی در سال ۱۳۲۰ پس از اشغال ایران از طرف متفقین درب زندانها گشوده شد، تحت حمایت شوروی حزبی بنام حزب توده بوجود آمد که اکثر اعضاء کمیته مرکزی این حزب را اعضاء همان محفل روشنفکری تشکیل دادند.

حزب توده که در شرایط اشغال کشور از طرف متفقین بوجود آمد و بعلت بحران عمومی کشور و فقدان قدرت مرکزی و حمایت ارتش سرخ که در کشور حاضر بود توانست با رشدی انفجاری تا دورافتاده‌ترین روستاها نفوذ کند، در آغاز مارکسیسم را بعنوان ایدئولوژی خود اعلام نکرده بود و حتی خود را حزب طبقه کارگر نمی‌دانست.

آنچه این حزب را از همان زمان بعنوان حزب کمونیست ایران در جهان شناساند نه برنامه حزب بود و نه ایدئولوژی آن، بلکه صرفاً حمایت دولت شوروی از این حزب بود و این حزب نیز در صحنه بین‌المللی چنان رفتار می‌کرد که گویی یک حزب کمونیست است ولی در داخله، بیشتر خود را یک حزب خلقی معرفی می‌کرد و نحوه عضوگیری و طرز برخورد آن با دولت بخوبی نشان می‌داد که حزب گرچه عده‌ای عناصر مارکسیست درخود دارد بهیچوجه یک حزب کمونیست با ایدئولوژی مارکسیستی نیست و شاید همین امر باعث شد که صفوف حزب گسترش هرچه بیشتری بخود بگیرد. این حزب در همه جا حتی در ارتش که بشدت در مقابل نفوذ عقاید چپ محافظت می‌شد رخنه کرد و مخصوصاً در دوره‌ای که ارتش سرخ هنوز در ایران بود و یکی دو سال بلافاصله پس از خروج ارتش سرخ از ایران به وزنه سیاسی مهمی تبدیل شده بود تا جائیکه دولت مرکزی ناگزیر شد برای تخفیف بحران حاصل از قیام در آذربایجان و کردستان یعنی دو استان همجوار شوروی در ایران سه وزیر از این حزب در کابینه بپذیرد.

در سال ۱۳۲۷، بدنبال سوء قصد ناموفقی بجان شاه که هرگز ماجرای آن دقیقاً روشن نشد و دولت آنرا به حزب توده نسبت داد و حزب توده آنرا انکار کرد، حزب، منحل و غیرقانونی اعلام شد و عده‌ای از سران آن دستگیر و زندانی شدند و باصطلاح حزب مخفی شد ولی دولت مرکزی آنزمان فاقد آن قدرتی بود که بتواند بطور کامل جلوی فعالیت حزب را بگیرد و حزب تقریباً به‌راحتی این دو سال سخت را گذراند تا آنکه در سال ۱۳۲۹ شمسی بر اثر رشد نهضت ملی و رشد تضادهای داخلی هیئت حاکمه محظورات فعالیت علنی عملاً از سر راه حزب برداشته شد و حتی رهبران زندانی حزب نیز تحت شرایطی که هنوز هم روشن نیست از زندان گریختند.

در همین دوره است که حزب توده در مقابل نهضت ملی شدن نفت موضعی اتخاذ می‌کند که بعدها یعنی در سال ۱۳۵۷ در خارج از کشور به انتقاد از خود می‌پردازد. جریان از این قرار بود که دولت شوروی در اواخر اقامت ارتش سرخ در ایران از دولت ایران خواست که امتیاز استخراج نفت شمال ایران را به آن کشور بدهد و دولت ایران در موقعیتی نبود که رسماً به مخالفت با این خواست دولت شوروی قرار گیرد و با وجود آنکه امتیاز استخراج نفت در جنوب ایران در اختیار انگلستان بود ردّ تقاضای شوروی از طرف دولت یک عمل غیر دوستانه تلقی می‌شد. در چنین شرایطی بود که حزب توده شدیداً از اعطای امتیاز نفت به شوروی حمایت نمود ولی ملیون برهبری مصدق در مجلس چهاردهم طرحی ارائه کردند که مطابق آن دولت اجازه نداشت تا خروج نیروهای خارجی از کشور و بدون اجازه مجلس در مورد دادن امتیاز وارد مذاکره شود. مخالفت حزب توده با این طرح او را در مقابل نهضت ملی قرار داد و البته معلوم است که چون بهر حال این طرح مانع از دادن امتیاز به شوروی می‌شد از حمایت مرتجعین و وابستگان به سیاست

انگلیس نیز برخوردار بود و حزب توده همه جناح‌هایی را که از این طرح حمایت می‌کردند با یک ماهیت جلوه می‌داد و بعدها که ملیون این طرح را با طرح ملی شدن نفت تکمیل کردند باز هم حزب توده به پیروی از سیاست خویش و حمایت از سیاست شوروی با آن مخالفت نمود و حتی در دوره اول حکومت مصدق حزب توده در مقابل نهضت ملی قرار گرفت ولی سرانجام در تیر ۱۳۳۱ که اختلاف مصدق و دربار شدت بسیار یافت، حزب توده با هواداری از مصدق در ابقای نخست وزیری نقش مهمی بازی کرد.

ولی مرداد ۱۳۳۲ برای حزب توده نقطه عطف تعیین کننده‌ای بود که تمام حیات بعدی این حزب را تا هم‌اکنون تحت تأثیر خود دارد. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران به هواداری از شاه کودتائی صورت گرفت که مصدق را سرنگون کرد و یک ژنرال ارتش را به نخست وزیری رساند. تقریباً، همه مردم انتظار داشتند که حزب توده در مقابل این کودتا دعوت به قیام کند و مخصوصاً با استفاده از عناصر خود در ارتش که بعداً به سازمان نظامی حزب توده معروف شدند نقشه کودتا را خنثی کند ولی رهبری حزب توده در این زمینه هیچ مقاومتی از خود نشان نداد و بدون هیچ مقاومتی در عرض سه سال تقریباً تمام اعضاء و فعالین و حتی سازمان نظامی حزب دستگیر و متلاشی شد و در داخل زندان نیز وقتی فرمانداری نظامی از اعضاء خواست که با اظهار تنفر از عضویت در حزب زمینه رهایی خود را فراهم کنند رهبران حزب رسماً این کار را به اعضاء توصیه کردند.

چگونگی نقش حزب توده در قبال کودتای مرداد ۱۳۳۲ هنوز هم مورد بحث است و حتی رهبر کنونی حزب، کیانوری، که آن زمان عضو کمیته مرکزی حزب بود و تا قبل از انقلاب اخیر در کشورهای اروپای شرقی بسر می‌برد، در شماره ۲۰۱ مورخ ۱۴ فروردین ۱۳۵۹ روزنامه * نامه مردم * در صدد تبریئه رفتار حزب برمی‌آید مثلاً می‌گوید: «برای رهبری حزب، که همه در همان محله کمیته ایالتی تهران جمع شده بودند... در نتیجه مسلم بود که هرگونه عمل جداگانه حزب ما در مقابل چنین نیروی مسلطی، بدون حتی همکاری اسمی دکتر مصدق، تنها با یک قتل‌عام پایان خواهد یافت.»

و یکی از افسران سابق عضو سازمان نظامی در شماره ۵۸ روزنامه کار، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران مفصلاً به پاسخگویی او می‌پردازد و از جمله می‌گوید: «... تحلیل اکثریت اعضای حزب و سازمان نظامی که از نزدیک ناظر بر اوضاع روز ۲۸ مرداد بودند این است که کمیته ایالتی تهران به تنهائی و بدون استفاده از سلاح گرم قادر بود کودتا را در نطفه خفه کند...» (ص ۱۱).

به هر حال دلائل حزب توده برای این رفتار خود هر چه باشد ملتی که بیست و پنج سال زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها و تعدیات دولتهای پس از کودتا رنج برد و درست یا غلط همه را به حساب «ترس و بزدلی» رهبران حزب توده گذاشت که اکثراً یا پس از کودتا از کشور گریختند و یا در زندان شاه از خود ضعف نشان دادند، بنظر من اعتماد خود را بطور کلی به این حزب از دست داد و همکاری عده‌ای از اعضاء حزب با پلیس مخفی و حتی عضویت آنها در ساواک معروف شاه به این بی‌اعتمادی و سوء ظن دامن زد.

در سالهای بین ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ شمسی بعثت بحران اقتصادی باز شرائطی برای پاره‌ای مبارزات علنی در ایران بوجود آمد و در صحنه این مبارزات علنی بود که دامنه ضربه بزرگی که از طرف پلیس به حزب توده وارد شده بود و همچنین میزان بی‌اعتمادی مردم به این حزب آشکار شد. در مبارزات سالهای ۴۰ تا ۴۳ حزب توده بهیچوجه حضور مادی نداشت و جز یک فرستنده رادیوئی که از آلمان شرقی برنامه پخش

می‌کرد و نظرات کمیته مرکزی را منعکس می‌نمود تقریباً حضور وی در صحنه مبارزه احساس نمی‌شد. همانطور که پیش از این گفتیم حزب توده در آغاز مارکسیسم را بعنوان ایدئولوژی خود اعلام نمود و این فقط در سال ۱۳۳۱ بود که این حزب خود را یک حزب مارکسیستی اعلام نمود ولی پیش از آنهم تقریباً همه کمونیستهای ایران در صف این حزب قرار داشته و هیچ تشکیلات وسیعی وجود نداشت که کمونیستها بطور جداگانه در آن جمع شده باشند. انشعابی مهم که قبل از ۱۳۳۱ از حزب صورت می‌گیرد همه باصطلاح از درِ راست و بر اساس ایدئولوژیهای غیرمارکسیستی و یا حتی ضد مارکسیستی و عموماً با انگیزه ضد شوروی است و می‌توان گفت که این انشعابها موضع مارکسیستها را در حزب تحکیم کرد ولی چه قبل از اعلام مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی و چه پس از آن تقریباً هرگز برنامه‌ای انقلابی که بر اساس تحلیل عمیق مارکسیستی ارائه شده باشد و همچنین سازمان حزبی مارکسیستی در وجود حزب توده تجسم نیافت. بسیاری انقلابیون امروز ایران که اگر این نوشته را که در آن بین حزب توده و مارکسیسم لااقل از لحاظ لفظی رابطه برقرار شده ببینند بدون شک نویسنده آنرا بقول خودشان «اپورتونیست» می‌خوانند و می‌گویند نویسنده برخلاف گفته مارکس در مورد اشخاص از روی سخنشان قضاوت می‌کند نه از روی اعمالشان.

تلاش حزب توده از لحاظ تشکیلاتی در سالهای ۴۰ برای ایجاد سازمانهای مخفی و رخنه شدید پلیس مخفی در این سازمان و وارد آمدن ضربات به سایر گروهها و سازمانها هنگام تماس با سازمانهای حزب توده، لطمه بزرگ دیگری به حیثیت این حزب وارد کرد که اگر آنرا همراه با دو جهت‌گیری حزب نسبت به کشتار خرداد ۱۳۴۲ و «انقلاب سفید» شاه در نظر بیاوریم بخوبی می‌توان فهمید که چگونه کمونیستهای ایران از سال ۱۳۴۵ بعد دیگر بطور کلی از این حزب قطع امید کردند و به فکر ایجاد سازمانهای مستقل افتادند. حزب توده برنامه اصلاحات ارضی شاه را «عقب نشینی» او در مقابل خواستهای توده و انجام این اصلاحات را «مترقی» ارزیابی کرد. از اینرو، توده‌هائی که در قیام دلیرانه‌شان هزاران کشته داده بودند و در زندگی روزمره خود آثار ارتجاعی «اصلاحات» شاه را با پوست و گوشت خود احساس می‌کردند بیش از پیش از حزب و سیاست آن دوری می‌کردند.

در تحت این شرائط است که پس از سال ۱۳۴۵ ناظر پیدایش جریانات کمونیستی مستقل از حزب توده می‌باشیم. خود حزب توده در سالهای بین ۴۵ تا ۱۳۵۰ دو انشعاب به اصطلاح از در «چپ» داد که هر دو با تکیه به چین و انتقاد از رویزیونیسم خروشچفی دست به انشعاب زدند ولی نسبت به موقعیت گذشته حزب و شیوه مبارزه و تحلیل اوضاع با یکدیگر اختلاف داشتند. یکی از این دو انشعاب سازمان مارکسیستی-لنینیستی «توفان» نام داشت که برای حزب، گذشته انقلابی می‌شناخت و انحراف حزب را بدلیل رفتن به زیر بیرق «رویزیونیسم خروشچفی» می‌دانست و خواهان باصطلاح احیاء حزب توده بود. این سازمان بعدها «حزب کمونیست کارگران و دهقانان» را اعلام نمود و گرچه از آن پس همواره در جنبش کمونیستی ایران حضور داشته هرگز اثر عملی و دامنه‌داری از آن بروز نکرده و پس از انقلاب نیز با آنکه در مقابل دولت کنونی موضع‌گیری مخالف کرده بهیچوجه زمینه توده‌ای بدست نیاورده است.

انشعاب دیگر که «سازمان انقلابی حزب توده» نام داشت برعکس در مورد گذشته حزب توده اعتقاد داشت که این حزب هرگز یک حزب کمونیست واقعی نبوده و از لحاظ عملی با تحلیل سیستم اقتصادی بعنوان کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال خط مشی جنگ توده‌ای طولانی را برای انقلاب ارائه می‌کرد

و تلاشهایی هم برای نفوذ در داخل کشور و مخصوصاً نفوذ در روستاها انجام داد که با شکست روبرو شد ولی اسارت پاره‌ای از رهبران و ضعف نشان دادن آنها در مقابل پلیس و حتی همکاری پاره‌ای از آنها با پلیس ضربه بزرگی به حیثیت این سازمان وارد نمود و پس از انقلاب اخیر نیز با تأیید بی‌چون و چرا از دولت کنونی فاقد هرگونه سیاست مستقل و پایگاه توده‌ای است.

۲. سازمان چریکهای فدائی خلق

اگر تا اینجا مقدماتاً و به تفصیل از حزب توده سخن گفتیم نه به آن دلیل است که این حزب اکنون فعال‌ترین و توده‌ای‌ترین تشکیلات مارکسیستی ایران است بلکه صرفاً اهمیت تاریخی این حزب ما را واداشت که در اینجا به تفصیل به آن بپردازیم. واقعیت آنستکه بیش از ۲۵ سال حزب توده تنها تشکیلات منظمی بوده که عناصر مارکسیست جنبش ایران را بخود جلب می‌کرده است ولی همانطور که پیش از این دیدیم در سالهای چهل بتدریج فعال‌ترین کمونیستهای ایران از این حزب نومید شدند و بفکر تشکیلات و شیوه مبارزه مستقل از این حزب افتادند و در این دوره است که شاهد پیدایش محافل مارکسیستی نسبتاً متعدّد هستیم که اغلب کار خود را با انتقاد از حزب توده شروع می‌کردند و در صدد بسط تشکیلات و تنظیم خط مشی و برنامه برمی‌آمدند. ولی اگر حزب توده یک حزب کمونیست نبود، لازمه مبارزه، طبق اصول لنینی، یک حزب کمونیست بود و به این ترتیب بود که اندیشه تشکیل حزب کمونیست بیش از هر اندیشه دیگری این محافل روشنفکری مارکسیستی را به خود مشغول می‌داشت.

ولی اگر حزب توده در شرائط مساعد بوجود آمده بود و مدت دوازده سال در صحنه مبارزات توده‌ای ایران حضور کامل داشت و پس از آن نیز به‌رحال توده‌ها آنرا میشناختند، این محافل هیچگونه ارتباط توده‌ای نداشتند و در شرائط بسیار دشواری که پلیس سیاسی امکان هرگونه رابطه با طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را به‌روى روشنفکران بسته بود حتی فرصت آنرا نمی‌یافتند که فکر لزوم تشکیل حزب را از داخل محافل خود به بیرون نشر دهند. تضادّ عجیبی بوجود آمده بود: برای مبارزه طبق اصول لنینی به حزب احتیاج بود و حزب کمونیست نیز فقط در جریان پیوند روشنفکران مارکسیست با نهضت خودبخودی طبقه کارگر و شرکت در مبارزات دموکراتیک توده می‌توانست پدید آید، در حالیکه در آن شرائط نه از جنبش خودبخودی طبقه کارگر می‌شد سخن گفت نه از برقراری رابطه با طبقه و توده‌ها از طرف روشنفکران، و اگر کسانی هم بودند که بگویند علی‌الاصول نمی‌توان انکار کرد که بهر حال باید راه حلی برای این مشکل از لحاظ مارکسیستی وجود داشته باشد حداقل در آنزمان هیچ محفلی نتوانست راه حلّ عملی ارائه کند و یا لاقلاً در عمل این مشکل را حلّ کند. اگر چه هستند امروز سازمانهایی که حتی هم‌اکنون نیز که هر جریان کوچکی در شرائط موجود ایران به سرعت توده‌ای می‌شود، فاقد پایگاه توده‌ای هستند ولی لاف می‌زنند که در آنزمان مسأله کار میان توده‌ها را حلّ کرده بودند.

در شرائطی که نهضت کمونیستی از لحاظ تشکیلاتی از حزب توده قطع امید می‌کرد بتدریج فرصت می‌یافت تا با تجربیات عملی نهضت کمونیستی پس از انقلاب شوروی مانند چین و ویتنام و مخصوصاً کوبا آشنا شود. مخصوصاً کوبا نمونه‌ای بود که مطالعه تجربه آن توجه زیادی را در ایران بخود معطوف کرد و یکی از علل آن همین بود که در کوبا نیز انقلاب در آغاز بوسیله یک حزب کمونیست رهبری نمی‌شد

و می‌توانست تا حدی مشکل تئوریک نهضت کمونیستی ایران را از نظر عده‌ای از کمونیستهای ایران باز کند.

در نیمه دوم سالهای چهل بتدریج نطفه‌های تئوری و سازمانی مبارزه‌ای ریخته شد که بعدها به صورت تئوری مبارزه مسلحانه و سازمان چریکهای فدائی خلق در جنبش کمونیستی ایران نمودار شد. عناصر تئوریک این خط مشی که در سالهای قبل بتدریج فراهم آمده بود، در کتاب مشهوری که بلافاصله پس از انتشار آن موضوع آتشین‌ترین بحثهای له‌وعلیه بوده بنام «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» در سال ۱۳۴۹ توسط یکی از بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق بطور سیستماتیک ارائه شد.^۲ در این کتاب، نویسنده با تحلیل سیستم اقتصادی ایران آنرا سرمایه‌داری وابسته می‌داند و معتقد است که روبنای سیستم سرمایه‌داری وابسته ماهیتاً دیکتاتوری است و غیر آن نمی‌تواند باشد. هرگونه دموکراتیسم با ماهیت وابستگی این سرمایه‌داری در تضاد است. نتیجه‌ای که در زمینه خط مشی از این تحلیل حاصل می‌شود آنست که هرگونه برنامه برای کسب آزادیهای دموکراتیک (که در آنزمان برنامه حزب توده بود) در چارچوبه نظام اقتصادی موجود از پیش محکوم به شکست است. در این کتاب، تضاد اصلی جامعه تضاد خلق با امپریالیسم و پایگاه داخلی آن یعنی بورژوازی وابسته توصیف می‌شود و نویسنده با بیان اینکه «هر تحولی باید این تضاد را حل کند»، هرگونه رفرمیسم را در ایران نه تنها محکوم بلکه محال می‌داند. از نظر این تئوری کسانیکه با حفظ نظام موجود منتظرند حکومتی کمتر از حکومت شاه خونخوار و مستبد در ایران بر سر کار آید خیال خام در سر می‌پروراند.

نویسنده این کتاب با مقایسه وضع موجود ایران در زمان نگارش کتاب با روسیه هنگام پیدایش حزب سوسیال دموکرات، مخصوصاً بر عوامل فقدان جنبش خودبخودی، سلطه مطلق پلیس به زندگی توده‌ها و بویژه بر کارخانه‌ها و بی‌اعتمادی توده‌های زحمتکش نسبت به روشنفکران که بقول او محصول «خیانت» رهبران حزب است، تأکید می‌کند.

در اینجا به تحلیل تجربه کوبا می‌پردازد و با انتقادی از کتاب «انقلاب در انقلاب» رژی دبره نظرات خود را درباره مبارزه مسلحانه تشریح می‌کند.

او نشان می‌دهد که روشنفکران اگر بخواهند لاف‌از وجود خود توده را با خبر کنند باید به مبارزه مسلحانه دست بزنند. اگر بخواهند بین توده‌ها تبلیغ کنند باید در پناه آتش سلاح خود این کار را انجام دهند. اگر بخواهند بین توده‌ها تبلیغ کنند باید این تبلیغ را با عمل مسلحانه خود توأم سازند. اگر بخواهند حتی الامکان خود را از گزند پلیس محفوظ دارند باید مسلح باشند، اگر بخواهند توده‌ها را به مبارزه دعوت کنند باید بکوشند آنها را به لزوم مبارزه مسلحانه متقاعد کنند و سرانجام اگر بخواهند سازمانی بوجود آورند باید سازمانی سیاسی-نظامی بوجود آورند و به جنگ چریکی بعنوان شکل عمده مبارزه نگاه کنند و سعی نمایند بتدریج توده‌ها را به یک جنگ طولانی برای درهم شکستن حاکمیت امپریالیستی بکشانند. سازمان چریکهای فدائی خلق با این تئوری که سعی شد خطوط اصلی آن در فوق تشریح شود از سال ۱۳۴۹ شمسی

^۲ او با تکیه بر اینکه محافل روشنفکری پیش از آنکه بتوانند هرگونه رابطه‌ای با طبقه کارگر برقرار کنند در دام پلیس قرار می‌گیرند و هیچگونه ادامه کاری میسر نیست طرح مسأله تشکیل حزب را در آن شرایط امری زودرس می‌داند و معتقد است که طرح بی‌موقع همین سؤال، جنبش کمونیستی را از لحاظ تئوریک به بن‌بست کشانده است زیرا مسأله‌ای را برای خود طرح کرده که امکانات عملی حل آن فعلاً موجود نیست. او می‌گوید: «حزب برای ما فعلاً بطور کلی مطرح است نه بطور مشخص».

عملیات مسلحانه خود را آغاز کرد و با سرعت توانست قسمت عمده‌ای از روشنفکران کمونیست را بسوی خود جلب کند و صرفنظر از هرگونه اظهار نظر تئوریک چه موافقین و چه مخالفین هیچ‌کس منکر آن نیست که کادرهای این سازمان طی هفت سال حماسه‌های تحسین‌انگیزی از خود آفریدند.^۳ از جان گذشتگی چریکها و حماسه مقاومت‌هایشان زیر شکنجه‌های قرون وسطائی شاه به افسانه‌ها شبیه بود ولی واقعیت داشت و امروز هیچ ایرانی منکر آنها نیست و بهمین جهت پس از رشد نهضت توده‌ای، توده‌ها گرد این سازمان جمع شدند و بزرگترین سازمان کمونیستی ایران را در حال حاضر تشکیل می‌دهند. البته این سازمان در سالهای اخیر خط مشی اولیه را رد کرده و بهمین جهت انشعابی در آن صورت گرفته که ما در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت.

۳. سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

در سالهای پنجاه عده‌ای از مذهب‌یون رادیکال بدلالی که به اجمال پیش از این ذکر شده نیز به این نتیجه رسیدند که تنها راه مبارزه با دیکتاتوری شاه و امپریالیسم حامی او مبارزه مسلحانه است. آنها سازمانی بوجود آوردند بنام سازمان مجاهدین خلق ایران. ایدئولوژی این سازمان اسلام شیعه بود که آنها سعی می‌کردند با تفسیرهای ویژه خود آنرا کاملاً مترقی و انقلابی نشان دهند. در زمینه اقتصادی و اجتماعی آنها از اقتصاد توحیدی سخن می‌گفتند و صراحتاً اظهار می‌داشتند که از لحاظ اقتصادی اختلافی با مارکسیسم ندارند و آنها نیز مانند مارکسیستها خواستار جامعه‌ای بی‌طبقه و برکنار از استعمار فرد از فرد هستند. عملیات مسلحانه این سازمان تقریباً همزمان با سازمان چریکهای فدائینه خلق آغاز شد ولی در همان آغاز ضربات مهلکی از طرف پلیس به آن وارد گردید و فعالترین اعضاء آن دستگیر و اعدام شدند. با این وجود، سازمان باز توانست خود را سر پا نگهدارد. در سال ۱۳۵۴ ظاهراً اکثریت اعضاء در جریان یک بحث ایدئولوژیک و درون سازمانی، مارکسیسم را بعنوان ایدئولوژی خود پذیرفتند و در یک تصفیه که در مواردی حتی خونین هم شد اعضاء مذهبی سازمان را کنار گذاشتند و نام سازمان مجاهدین خلق ایران (مارکسیست-لنینیست) را برای خود انتخاب کردند ولی از لحاظ خط مشی همچنان مبارزه مسلحانه را می‌پذیرفتند. در سال ۱۳۵۵ طی مباحثاتی که در سازمان صورت گرفت مبارزه مسلحانه یا بعبارت خود سازمان «خط مشی چریکی» را «انحراف از مارکسیسم» و «انعکاس آنارشیزم خرده بورژوائی» تشخیص داده آنرا طرد نمودند و برای خود «خط مشی سیاسی-تشکیلاتی توده‌ای» شناختند و وظیفه عاجل خود را برقرار کردن رابطه با طبقه کارگر جهت تشکیل حزب کمونیست قرار دادند.

در سال ۱۳۵۶ که بقایای سازمان مجاهدین خلق از زندان آزاد شدند و سازمان را با ایدئولوژی مذهبی آن احیاء کردند تحت فشار این سازمان و افکار عمومی که نحوه تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین را اصولی نمی‌دانست، این سازمان با انتقاد از کار تصفیه و نحوه تغییر ایدئولوژی نام خود را به «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» تبدیل نمود.

^۳ بیش از ۶۰۰ نفر از کادرهای این سازمان در این مدت یا در برخورد های مسلحانه با پلیس کشته شدند، یا زیر شکنجه بقتل رسیدند و یا اعدام شدند. اکثر زندانیان سیاسی را در این دوران کادرها و هواداران این سازمان تشکیل می‌داد.

به جرأت می‌توان گفت که اکنون در ایران بیش از سی سازمان و گروه و حزب موجود است که خود را مارکسیست می‌دانند ولی ما در اینجا فقط بهمین اکتفاء کردیم و در فصل آینده سعی خواهیم کرد به تعدادی از مهمترین میاچث مطروحه در نهضت کمونیستی ایران و برخوردهای مختلف مخصوصاً از طرف این سه سازمان و جریانهای مرتبط با آنها بپردازیم.

بخش سوم: موقعیت سازمانهای مارکسیستی و مهمترین مباحث این سازمانها در نهضت اخیر

۱. چند کلمه در مورد نهضت اخیر و تحولات پس از سرنگونی شاه

آنچه ظاهراً یک اروپائی از اخباری که در اروپا از نهضت ایران پخش شده می‌تواند برداشت کند این است که روحانیون بر علیه شاه برخاستند و مردمی را که کورکورانه و به سائقه کشش مذهبی از آنها اطاعت می‌کردند به حمایت خود به خیابانها ریختند و سرانجام شاه را سرنگون کردند و خود قدرت را بدست گرفتند.

این برداشت از اوضاع ایران بنظر من حتی ذره‌ای از واقعیت را نیز در بر ندارد. جنبش خودبخودی توده‌ای خیلی پیش از آنکه روحانیون بفکر استفاده از آن بیفتند آغاز شده بود و در سازماندهی این جنبش‌ها هزاران روشنفکر مارکسیست و رادیکالهای غیر روحانی بدون آنکه خود در سازمان مشخصی متشکل باشند شرکت داشتند. تقریباً هیچ جمعیتی سازماندهی نمی‌شد مگر آنکه در میان فعالین و سازماندهندگان جمعیت روشنفکران چپ و مخصوصاً دانش‌آموزان و معلمین را در فعالیت نبینیم و اکثراً حضور روحانی در جمع، بیشتر بدان جهت بود که با نفوذ معنوی بر توده تظاهر کنندگان از ه اصطلاح افراطی و چپ شدن تظاهرات جلوگیری کنند و این کشمکش بین دو گرایش در رهبری هر تظاهراتی بطور موضعی بدون استثناء در همه جا بچشم می‌خورد.

ولی در رهبری کل نهضت وضع چنین نبود. روشنفکران چپ و رادیکالها فاقد سازمان نیرومند بودند و همانطور که در فصل قبل دیدیم سازمان مجاهدین بطور کلی از فعالیت باز ایستاده بود و سازمان چریکهای فدائی خلق نیز در آستانه شروع جنبشها لطمات جبران ناپذیری در یورش پلیس متحمل شده بود، بطوریکه در سال ۱۳۵۵ تقریباً تمامی اعضاء کادر مرکزی این سازمان در دو درگیری بزرگ کشته شدند. وانگهی تعقیب پلیسی برای سازمانهای چپ حتی در دوران جوشش انقلابی نیز بشدت جریان داشت. از سوی دیگر، روحانیون با در دست داشتن مساجد و بازارها با در دست داشتن یک شبکه تجاری سراسری و در اتحاد با یکدیگر در درون کشور چنان سازمان متشکلی داشتند که رقابت با آنها در رهبری کل نهضت قبل از سقوط شاه کار آسانی نبود. بعلاوه، سکونت خمینی در پاریس آنچنان شبکه ارتباطی و تبلیغاتی در اختیار این جناح گذاشت که دیگر تثبیت موقعیت رهبری را قبل از سقوط شاه محرز نمود. چند عامل دیگر در تثبیت رهبری خمینی که بهیچوجه نمی‌توان لاقلاً در آن زمان آنرا تثبیت رهبری صرفاً روحانیون نامید بر نهضت دخیل بود از جمله اینکه خمینی مصرانه خواستار سرنگونی شاه بود و

روشنفکران چپ نیز این را بعنوان نزدیکترین خواست نهضت می‌پذیرفتند و نمی‌توانستند چیزی بر آن بیفزایند. دیگر آنکه خمینی در پاریس رسماً اظهار می‌داشت که روحانیون قصد حکومت ندارند و فقط در صدد آنند که با سرنگونی شاه زمینه را برای تجلی آزاد اراده مردم فراهم نمایند و خمینی در اولین نطقی که پس از ورود به ایران کرد دقیقاً به مردم قول داد که دولت موقتی بر سر کار خواهد آمد تا محیط آزاد برای انتخاب یک مجلس مؤسسان از طرف مردم فراهم شود و این مجلس مؤسسان منتخب مردم، قانون اساسی حکومت جدید را تهیه کند. این طرحی بود که برای همه گروهها و طبقات جامعه قابل پذیرش بود و هر کس می‌توانست امیدوار باشد که پس از سرنگونی شاه در تعیین سرنوشت حکومت آینده سهیم خواهد بود.

ولی پس از سرنگونی شاه جریان امور بصورتی درآمد که تشتت بسیار در میان کسانی که تا دیروز برای سرنگونی شاه متحد بودند بوجود آورد. دولت موقت در عمل زیاد بفرکر تأمین آزادیهای فردی نبود و در این زمینه تقریباً هیچ مسئولیتی برای خود نمی‌پذیرفت. از همان اولین روزهای پس از قیام نطفه گروههای معروف به حزب الله، که تقریباً بطور سیستماتیک به سرکوب تظاهرات و سازماندهی گروههای چپ و رادیکال می‌پرداختند، شکل گرفت و هنوز بیش از دو ماه از حکومت دولت موقت نگذشته بود که دولت موقت دو درگیری مسلحانه یکی در کردستان و دیگری در ترکمن صحرا را از سر گذراند و خمینی هم بیش از هر چیز نام جمهوری آینده را با عبارت «جمهوری اسلامی» برای رفراندوم پیشنهاد کرد، بدون آنکه هیچگونه تذکری در مورد ماهیت این عبارت داده باشد. تنها توضیح او این بود که هیچ چیز بیشتر یا کمتر از آنرا نمی‌پذیرد و مخصوصاً تأکید می‌کرد که بهیچوجه قید کلمه «دموکراتیک» را نمی‌پذیرد و حتی حاضر نبود قول بدهد که این جمهوری اسلامی «دموکراتیک» خواهد بود.

سر درگمی سازمانهای چپ و رادیکال از همین جا شروع شد. خمینی دانسته یا ندانسته نقش سیاسی بسیار زیرکانه‌ای بازی کرده بود و در صف مخالفین احتمالی آینده خود تفرقه بزرگی را ایجاد کرد. مخالفت با این پیشنهاد، مخالفت با رهبری‌ای بود که تا امروز همه آنرا پذیرفته بودند و انتقال این چرخش ناگهانی از طرف این سازمانها به توده هوادار خود به امکانات تبلیغاتی و زمان کافی احتیاج داشت که در آنزمان هیچیک فراهم نبود. مخصوصاً خمینی زمان بسیار نزدیکی را تعیین کرده بود. اگر آنرا تأیید می‌کردند خود نیز نمی‌دانستند بر چه چیزی صحه می‌گذارند و این عمل غیر اصولی برای هواداران مخصوصاً در آینده قابل توجیه نبود.

به هر حال، سازمان چریکهای فدائی خلق که بعلت مبارزات گذشته خود و شرکت در قیام در بهمن ۱۳۵۷ پایگاه توده‌ای نسبتاً وسیعی داشت و از همان اولین روزهای پس از قیام جمعیت‌های چند صد هزار نفری در تظاهرات وی شرکت می‌کردند و همچنین بسیاری از سازمانهای چپ و رادیکال اعلام کردند که در این رفراندوم شرکت نمی‌کنند ولی در عین حال نیز به مخالفت فعال با آن برخاستند. در همان حال، حزب توده و نیز سازمان مجاهدین خلق، که پس از سرنگونی شاه دوباره تجدید سازمان یافته و باز بدلیل سابقه مبارزاتی خود از همان آغاز هواداران بسیاری داشت، در رفراندوم شرکت کردند و رأی مثبت دادند و بهر حال خمینی در این رفراندوم رأی بسیار آورد و در عین حال زمینه از بین رفتن موافقت عمومی را در رهبری خود فراهم نمود.

پس از آن خمینی اعلام نمود که مجلس مؤسسان بعلت آنکه تشریفات انتخابات زیاد است تشکیل

نخواهد شد و بجای آن مجلسی از خبرگان اسلامی با نمایندگانی محدود تشکیل خواهد شد که قانون اساسی جمهوری اسلامی را تنظیم خواهد کرد. این بار تقریباً تمام سازمانهای چپ البتّه با غرولند در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کردند که البتّه هیچیک موفق به ورود به مجلس نشدند و قانون اساسی ای که از تصویب این مجلس خبرگان گذشت با دادن حق وتو به مقام ولایت بصورتی درآمد که در رفراندوم این قانون اساسی جز حزب توده هیچیک از سازمانهای چپ شرکت نکردند و حتّی سازمان مجاهدین خلق نیز در آن شرکت ننمود.

بالاخره وقایعی که پی‌درپی روی داد نظیر جنگ کردستان در مرداد ۱۳۵۸، تشکیل شوراهای انتخابات مجلس شورا و غیره که در طی آن خمینی فعالانه و شخصاً به هواداری از یک قشر از روحانیون و نیروهای مسلح مداخله کرد علاوه بر اینکه قدرت را در دست هواداران وی بیش از پیش متمرکز نمود، بسیاری از هواداران دیروزین خمینی را از وی دور کرده است. همین امر باعث چرخشها و شکافهایی در سیاست احزاب و سازمانهای چپ شد و مباحثی را برانگیخت که ما ذیلا پاره‌ای از آنها را مطرح می‌کنیم.

۲. مباحث درونی سازمانهای چپ

برای سهولت مطالعه دو دسته از مباحث را از یکدیگر جدا کرده‌ایم و جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم. یک‌دسته مباحثی که در درون جنبش کمونیستی و بین کمونیستها مطرح است و دسته دیگر مباحثی که از شرکت سازمانهای کمونیستی در جریان‌های سیاسی کشور ناشی می‌شود.

الف. بحث در مورد تئوری مبارزه مسلحانه

در زمینه مباحث درونی سازمانهای چپ، اولین مبحثی که تاریخ پیدایش آن به پیش از نهضت اخیر میرسد، بحث درباره تئوری مبارزه مسلحانه است که از طرف مخالفین آن به «مشی چریکی» معروف شده است و همانطور که در فصل قبل دیدیم از سال ۱۳۴۹ بر قسمت بزرگی از جنبش کمونیستی ایران سلطه داشته و راهنمای تئوریک سازمان چریکهای فدائی خلق بود که در دوران نهضت و پس از سرنگونی شاه خود را بعنوان بزرگترین سازمان کمونیستی موجود نشان داده بود. مخالفان، به این تئوری انتقاداتی می‌کردند که مهمترین آنها بشرح زیر بود:

۱. این مشی «جدا از توده» کار مبارزه را بعهده روشنفکران می‌گذارد،
۲. در برخوردهای مسلحانه با پلیس، کادرهای سازمان را بکشتن می‌دهد و امکانات ایجاد کادرهای ورزیده و با سابقه را از بین می‌برد،
۳. این مشی به سازماندهی طبقه کارگر توجه نمی‌کند و به ابتدائی‌ترین وظیفه یک سازمان مارکسیستی بی‌اعتناست،
۴. این مشی یک شکل از مبارزه، یعنی مبارزه مسلحانه را مطلق می‌کند و از تلفیق اشکال گوناگون مبارزه عاجز است،

۵. این مشی به تئوری انقلابی توجه کافی ندارد و در حرکات روزمره خود تابع نوعی پراگماتیسم و آمپیریسم است. این مشی قدرت پلیس را مطلق می‌کند و عجز خود را از حلّ مسأله ارتباط با توده‌ها به این ترتیب توجیه می‌نماید،
۶. این مشی قهرمانی مبارزان جدا از توده را بجای مبارزات توده‌ها می‌گذارد،
۷. به هر حال این مشی نمودار ناشکیبائی «روشنفکران خرده بورژوازی» در مقابل ظلم و سرکوب دستگاه حاکمه است و همان آنارشیسم و تروریسمی است که مخصوصاً مارکس و لنین از آن انتقاد کرده‌اند.

در ایراد این انتقادات به «مشی چریکی» تقریباً همه سازمانهای مارکسیستی موجود همصدا هستند و عجیب اینکه حتی خود سازمان چریکهای فدائی خلق نیز با حرارتی حتی بیش از دیگران به این منتقدین پیوسته است و حتی این تز را مطرح کرده است که اگر «مشی چریکی» به سازمان حاکم نبود و به کار سیاسی-تشکیلاتی میان توده‌ها بهای کافی داده می‌شد کمونیستها می‌توانستند رهبری نهضت اخیر را بدست گیرند.

همین موضع‌گیری که سازمان چریکهای فدائی خلق در مقابل انتقادات به مبارزه مسلحانه سالهای گذشته سکوت کرد بجای اینکه بدفاع از آن برخیزد و با وجود حفظ نام چریک در عنوان سازمان خود نیز به انتقاد از آن پرداخت باعث انشعابی در این سازمان شد که موجب پیدایش سازمان جدیدی به اسم «چریکهای فدائی خلق» شد که تقریباً تنها سازمانی است که بطور سیستماتیک از تئوری مبارزه مسلحانه دفاع می‌کند و اصول نظرات این سازمان جدید در مصاحبه یکی از رهبران سابق سازمان آمده است. این گروه در پاسخ منتقدین مبارزه مسلحانه می‌گویند که قصد مبارزه مسلحانه آن نبوده که با کمک روشنفکران حکومت را سرنگون کند و بلکه قصد آنست که «سازمان مسلح توده‌ها» یعنی «ارتش خلق» بوجود آید و در طی یک «جنگ توده‌ای طولانی» ارتش امپریالیستی درهم شکسته شود و دموکراسی نوین برقرار گردد و فقط در جریان این مبارزه مسلحانه است که کمونیستها می‌توانند سازمانی واقعاً انقلابی بوجود بیاورند و پرولتاریا را متشکل کنند. هر سازمان دیگری در شرایط دیکتاتوری خشن بورژوازی وابسته به یک سازمان «اپورتونیست بی‌عمل» تبدیل می‌شود. آنها همچنین با اشاره به پایگاه توده‌ای کنونی سازمان چریکهای فدائی خلق می‌گویند که همه این پایگاه توده‌ای مرهون مبارزه مسلحانه گذشته این سازمان است والا بسیاری از سازمانهایی که زودتر از این سازمان تشکیل شدند و از امکانات مادی بیشتری هم برخوردار بودند و اکنون هیچگونه پایگاه توده‌ای ندارند و همین برای نشان دادن اهمیت مبارزه مسلحانه در بسیج توده‌ها کافیست.

به هر حال انعکاس کامل این بحث در اینجا بهیچوجه میسر نیست و بحثی بسیار طولانی است و این فقط شمای کلی آنست.

ب. مسأله تشکیل حزب کمونیست

بیشتر منتقدین از مبارزه مسلحانه در لزوم تشکیل حزب کمونیست با یکدیگر توافق دارند ولی در نحوه تشریح خط مشی و چگونگی بوجود آمدن این حزب کمونیست اختلافاتی جزئی هست. البته بدیهی است

که مثلاً حزب توده در این بحث وارد نمی‌شود زیرا وی خود را حزب کمونیست می‌داند و مسأله تشکیل مجدد آن برایش مطرح نیست و هستند سازمانهای کوچک دیگری نیز که خود را حزب اعلام کرده‌اند ولی مثلاً سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان پیکار و چندین سازمان دیگر شعار تشکیل حزب طبقه کارگر را بعنوان شعار فوری خود مطرح نموده‌اند ولی تا جائیکه می‌توان فهمید نقشه معینی برای تشکیل این حزب ارائه نشده است. در آغاز، هواداران تشکیل حزب کمونیست در مورد نحوه تشکیل این حزب به نوشته‌های اولیه لنین و تجربه حزب سوسیال دموکرات روسیه اشاره می‌کردند و حزب جدید را نوعی ادغام سازمانها و گروههای کمونیستی کنونی در یک سازمان بزرگتر می‌دیدند ولی اکنون بنظر می‌رسد که مخصوصاً دو سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان پیکار این فکر را رها کرده‌اند و سازمان چریکهای فدائی خلق در نوشته‌های اخیر خود با اشاره به پایگاه توده‌ای خود چنان سخن می‌گوید که گویی قصد دارد به تنهایی خود را حزب اعلام کند. حتی در جریان انتخابات اخیر مجلس در طی یک سلسله مقالات این سازمان، اتحاد با سایر سازمانهای کمونیستی موجود را «کمک به رشد اپورتونیسم در نهضت کمونیستی» خواند و اگر چه این مطالب زیاد با مسأله تشکیل حزب در ارتباط نیست ولی می‌توان استنباط کرد که این سازمان برای تشکیل حزب حاضر به ادغام با سازمانهای دیگر نباشد. سازمان پیکار نیز که خود در یک اتحاد ناموفق از چندین سازمان شرکت کرد در نوشته‌های اخیر خود دیگر کمتر به این تجربه سوسیال دموکراتهای روس اشاره می‌کند و تا حدی می‌توان گفت که شعار تشکیل حزب گرچه از طرف اکثر سازمانها داده می‌شود نوید دهنده از بین رفتن پراکندگی سازمانها و ایجاد یک سازمان سراسری نیرومند نیست.

در مقابل این هواداران تشکیل حزب، «چریکهای فدائی خلق»، معتقد به مبارزه مسلحانه، در مصاحبه رهبری خود این شعار را «فاقد محتوی» خوانده و گفته‌اند که «بدون یک برنامه مبارزاتی واحد، سخن گفتن از سازمان مبارزه واحد فرمایشی است.»

ب. ماهیت دولت کنونی

یکی از موارد اختلاف شدید سازمانهای کمونیستی موجود ایران و یکی از مایه‌های سردرگمی این سازمانها در حال حاضر تحلیل آنها از پایگاه طبقاتی دولت کنونی است. در مورد حکومت شاه تقریباً هیچ اختلافی وجود نداشت. همه، حکومت شاه را بطور کلی حکومتی وابسته به امپریالیسم می‌دانستند. اختلافات از شیوه مبارزه با این حکومت ناشی می‌شد ولی در مورد حکومت کنونی و پایگاه طبقاتی آن سردرگمی و اختلاف بسیار است. مثلاً سازمان چریکهای فدائی خلق حتی تا سقوط دولت موقت بازرگان، تحلیلی از ماهیت طبقاتی این دولت بدست نداد و فقط به تأیید و تنفیذ اعمال جداگانه وی پرداخت.

پایگاه طبقاتی دولتی که پس از حکومت شاه در ایران بوجود آمد چیست؟ طبیعی است پاسخی که به این سؤال داده می‌شود، نحوه برخورد و احیاناً شیوه مبارزه با آن یا حمایت از آنرا تعیین می‌کند. از میان برخوردهای گوناگون، ما در این زمینه سه برخورد را که گمان می‌کنیم که نمونه وار باشند انتخاب و ذیلاً به اختصار بررسی می‌کنیم:

اولین برخورد مربوط به حزب توده و احزاب نظیر آن می‌شود که دولت کنونی را نماینده «خرده بورژوازی ملی»، «بورژوازی ملی» و به هر حال «مترقی» «ضد امپریالیست» و شایسته حمایت کامل

نیروهای چپ می‌دانند. این‌ها مخصوصاً بر «جناح خمینی» تکیه می‌کنند و از او شدیداً حمایت مینمایند. حزب توده در کار این حمایت تا آنجا پیش رفته که در دی ۱۳۵۷ کتابی با جلد سبز (رنگ مخصوص روحانیون سادات) بنام «حزب توده ایران از خط امام پشتیبانی می‌کند»، منتشر کرده که تماماً عبارتست از نقل قول‌هایی از سخنان خمینی که در مقدمه کتاب، حزب توده آنها را برنامه خود اعلام می‌کند.

برخورد دوم، بطور عمده از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان پیکار ارائه می‌شود. این‌ها حاکمیت کنونی را حاصل سازش «خرده بورژوازی سنتی» به نمایندگی خمینی و «بورژوازی لیبرال» به نمایندگی مثلاً بازرگان می‌دانند که در شرائط اقتصادی کنونی چاره‌ای جز تحکیم سیستم اقتصادی موجود که همان سیستم سرمایه‌داری وابسته است ندارند و از اینجا ناگزیر متحد بورژوازی وابسته می‌شوند ولی خرده بورژوازی موجود در حاکمیت در عین حال «ضد امپریالیست» است و نیروهای چپ باید از این حرکات ضد امپریالیستی وی حمایت کنند و سازمان چریکهای فدائی خلق مخصوصاً عمل گروگانگیری در سفارت آمریکا را ناشی از همین خصلت ضد امپریالیستی خرده بورژوازی حاکم دانست و وظیفه جدی حمایت از آنها برای نیروهای چپ شناخت و در اختلاف قدرت بین آیت‌الله خمینی و آیت‌الله شریعتمداری، با همین تحلیل، از خمینی حمایت کرد. البته سازمان پیکار معتقد است که در تحولات مرداد ۱۳۵۸ سرانجام خرده بورژوازی حاکم در اتحاد کامل با بورژوازی لیبرال و بورژوازی کمپرادور به «صف ضد خلق» پیوسته است و با همین ماهیت «ضد خلقی» به کردستان یورش برده است.

برخورد سوم با حاکمیت موجود را به برجسته‌ترین شکل می‌توان در نظر «چریکهای فدائی خلق» معتقد به مبارزه مسلحانه دید. در مصاحبه‌ای که فوقاً به آن اشاره کردیم مصاحبه کننده در پاسخ سؤال راجع به ماهیت دولت می‌گوید: «یک تحلیل مارکسیستی ساده موضوع را روشن می‌کند: سیستم اقتصادی موجود کشور ما سرمایه‌داری وابسته است و دولت کنونی هر چه می‌کند در جهت تثبیت و تحکیم این سیستم است، پس این دولت، دولت بورژوازی وابسته است.» این طرز فکر معتقد است که دولت کنونی بعنوان راه حلی از طرف بورژوازی وابسته و امپریالیسم برای جانشینی شاه در طی یک «سازش» بوجود آمده است.

تجلی عملی این سه برخورد مختلف را با دولت کنونی مخصوصاً در کردستان که هم‌اکنون دستخوش جنگ است می‌توان دید. معتقدین برخورد اول با دولت، همراه با حکومت، عامل این جنگ را اساساً امپریالیسم و عوامل داخلیشان می‌دانند که از طریق سازمانهای «چپ نما» عمل می‌کنند. دسته دوم این جنگ را جنگی «تحمیلی» و «ناعادلانه» می‌دانند که «تضادهای درون خلق را دامن می‌زند» و «برای هیچ طرف سودی ندارد» و باید هرچه زودتر به آن خاتمه داد و به خواست خودمختاری خلق کرد تحقق بخشید.

هواداران برخورد سوم، کردستان را باصطلاح «سنگر سرخ انقلاب ایران» می‌دانند و گمان می‌کنند که مبارزه مسلحانه در اینجا باید پایگاهی برای دامن زدن به مبارزه در سایر نواحی ایران ایجاد نماید.

به هر حال، آنچه در این مقاله آمد بنظر من بهیچوجه حتی در ارائه یک شمای کلی موفق نشد. بررسی کامل موضوعی که از طرف این مقاله مطرح شده بکار تفصیلی زیادی نیاز دارد.

بعلاوه، اوضاع ایران چنان در حال تحوّل است که آنچه اکنون نوشته می‌شود یکساعت دیگر کهنه شده است و این مقاله از اینمورد مستثنی نیست. تحریر این مقاله هنوز پایان نرسیده است که انشعابی دیگر در سازمان چریکهای فدائی خلق صورت گرفت که توضیح آن در اینجا دیگر مقدور نیست.

* * *

همه روزنامه‌ها و کتابهای مورد استفاده در این مقاله به زبان فارسی است، و در نتیجه نام بردن و لیست کردن آنها بدلیل مشکل مراجعه به آنها [برای خواننده فرانسوی زبان] بیهوده بنظر میرسد.